

Examining Thomas Aquinas's Theory of "Existence as Act" and its Relationship with "Essence"

Fatemeh KouhZare¹ 

Sohrab Haghighat² 



Received: 2024/08/16 • Revised: 2025/03/01 • Accepted: 2025/03/03 • Online Publication Date: 2025/07/01

Abstract

This article uses a descriptive-analytical approach to explore Thomas Aquinas's scattered writings on existence and its relationship with essence. We'll examine this relationship across three key aspects: composition, distinction, and superaddition. Throughout medieval philosophy, there were many debates about how existence relates to essence. For Aquinas, existence holds a special significance. He saw existence as the actuality of all actualities and the perfection of all perfections. This is why he used the term "existential act" (actus essendi) to highlight the fundamental role of existence in his philosophical system. Influenced by predecessors like Avicenna, Aquinas believed that all created beings are composites of essence and existence, in addition to

1. M.A. in Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology, University of Tabriz, Tabriz, Iran (Corresponding Author).

Email: f.koohzareh@yahoo.com

2. Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Wisdom, Faculty of Theology, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran.

Email: ac.haghighat@azaruniv.ac.ir

* Kuhzare, Fatemeh; Haghighat, Sohrab. (2025). "Examining Thomas Aquinas's Theory of "Existence as Act" and its Relationship with "Essence"". *Philosophia et Theologia Dialogues in Criticism and Reflection*, 30(118), pp. 200-225.

<https://doi.org/10.22081/jpt.2025.71679.2228>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Research Institute, Qom, Iran

© The Authors



other types of compositions. This isn't merely a mental construct; it's a composition of two components that are integral to the metaphysical structure of an actual being. Beyond composition, Aquinas offered numerous arguments to prove the metaphysical distinction between existence and essence. However, he simultaneously rejected the idea that existence is merely superadded to essence. The central question of this article is to differentiate between these three aspects—composition, distinction, and superaddition—and to understand how Aquinas affirmed the composition and distinction of existence and essence while rejecting the superaddition of existence to essence in his philosophy.

Keywords

Existence, Essence, Composition, Distinction, Superaddition, Thomas Aquinas.

۲۰۱



تجزیه و تحلیل

بررسی نظریه «وجود به مثابه فعل» و رابطه آن با «ماهیت» در فلسفه توماس آکوئیناس



بررسی نظریه «وجود به مثابه فعل» و رابطه آن با «ماهیت» در فلسفه توماس آکوئیناس



سهراب حقیقت^۲

فاطمه کوه زارع^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۶ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۲/۳۱ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۸ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰

چکیده

در این مقاله، دیدگاه توماس با روش توصیفی - تحلیلی، درباره وجود و رابطه آن با ماهیت که به صورت پراکنده در آثار پرشمارش آمده است، در سه ساحت ترکیب، تمایز و عروض بررسی می شود. در طول فلسفه قرون وسطی، مناقشات فراوانی درباره نحوه ارتباط وجود با ماهیت مطرح شده است. در فلسفه آکوئیناس، وجود^۳ اهمیت ویژه ای دارد. نزد وی وجود فعلیت تمام فعلیت ها و کمال تمام کمالات است؛ از این رو وی اصطلاح فعل وجودی^۴ را برای بیان جایگاه بنیادین وجود، در نظام فلسفی خویش به کار برده است. بر این اساس، آکوئیناس تحت تأثیر اسلافی چون ابن سینا معتقد است که همه مخلوقات کنار انواع ترکیب، از



نقد و نظر

سال سی ام، شماره دوم (پیاپی ۱۱۸)، تابستان ۱۴۰۴

۱. کارشناسی ارشد، رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

Email: f.koozhareh@yahoo.com

۲. دانشیار، گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

Email: ac.haghighat@azaruniv.ac.ir

* کوه زارع، فاطمه؛ حقیقت، سهراب. (۱۴۰۴). بررسی نظریه «وجود به مثابه فعل» و رابطه آن با «ماهیت» در فلسفه توماس آکوئیناس. نقد و نظر، ۳۰(۱۱۸)، صص ۲۰۰-۲۲۵.

<https://doi.org/10.22081/jpt.2025.71679.2228>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران © نویسندگان

© The Authors



3. Esse

4. actus essendi

وجود و ماهیت نیز مرکب هستند و این ترکیب تنها امر ذهنی نیست، بلکه ترکیب از دو مؤلفه‌ای است که ذاتی ساختار مابعدالطبیعی موجود بالفعل است. آکوئیناس افزون بر ترکیب، برهان‌های پرشماری در اثبات تمایز مابعدالطبیعی وجود و ماهیت اقامه کرده است؛ اما در عین حال، عروض وجود بر ماهیت را رد کرده است. تمییز میان سه ساحت ترکیب، تمایز و عروض، و چگونگی پذیرش ترکیب، تمایز و رد عروض وجود بر ماهیت در فلسفه توماس آکوئیناس، مسئله این مقاله است.

کلیدواژه‌ها

وجود، ماهیت، ترکیب، تمایز، عروض، توماس آکوئیناس.



آثار فلاسفه مسلمان در اواخر قرن دوازدهم میلادی به زبان لاتین ترجمه، و وارد جهان مسیحیت شد. از جمله مسائلی که فلسفه مسیحی وام‌دار فلاسفه مسلمان است، بحث وجود و ماهیت و نوع رابطه این دو است. می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین مسائل تفکر مابعدالطبیعی در اواخر قرن سیزدهم میلادی و چه بسا یکی از پرمناقشه‌ترین مسائل در دهه پایانی این قرن، بحث رابطه وجود و ماهیت بود (wipfel, 1982, pp. 131-164). به نظر تیلور، متخصص فلسفه قرون وسطی، مسئله ارتباط وجود با ماهیت یکی از دشوارترین مسائل فلسفی در قرون میانه و در عین حال، بحث‌برانگیزترین مسئله فلسفی قرن سیزدهم بود که در تطور فلسفه مدرسی به‌خصوص تومایی نقش عمده‌ای داشت (Taylor, 1967, p. 548). توماس آکوئیناس، فیلسوف کاتولیکی قرن سیزدهم (۱۲۲۵-۱۲۷۴م)، از جمله شخصیت‌های برجسته مسیحیت بود که به‌شدت از اندیشه‌های فلاسفه مسلمان، به‌ویژه در مسئله رابطه وجود و ماهیت تأثیر گرفته است. بحث از رابطه وجود و ماهیت در فلسفه آکوئیناس تا آنجا اهمیت دارد که نزد برخی از توماس‌شناسان، تمایز وجود از ماهیت مبنای ضروری و واجب برای کل فلسفه تومایی دارد (Taylor, 1967, p. 549). به نظر دویگ، آکوئیناس از طریق آموزه وجود و تمایز آن از ماهیت، معنی عمیق و باطنی فلسفه را تغییر داد (Doig, 1972, p. 151). آنتونی کنی، فیلسوف معاصر معتقد است این نظریه که وجود و ماهیت در همه مخلوقات، متمایزند، ولی در خداوند یکی هستند، مهم‌ترین نظریه آکوئیناس در باب وجود است (Kenny, 2002, p. 53). آکوئیناس در آثار پرشمار خود، از عروض وجود بر ماهیت، ترکیب ممکنات از وجود و ماهیت، و تمایز وجود و ماهیت در ممکنات به‌صورت جداگانه و در عین حال، در قالب امر واحد یکپارچه بحث کرده است. وی عروض وجود بر ماهیت را رد کرده است؛ اما ترکیب ماهیت و وجود را پذیرفته است و در پی آن تمایز خاص میان ماهیت و وجود را مطرح می‌کند. در این مقاله، با نظر به اهمیت مسئله وجود و ماهیت در فلسفه مسیحیت تلاش می‌شود نظر توماس آکوئیناس در این خصوص مطرح و ارزیابی گردد.



درباره پیشینه تحقیق می‌توان به مقاله و کتاب زیر اشاره کرد:

حقی (۱۳۷۹) بیش از آنکه به ارتباط وجود و ماهیت پردازد به سیر تطور بحث وجود از منظر هایدگر، وجودشناسی آکوئیناس و دیگر مباحث پرداخته است. یزدانی و ملکی (۱۳۹۲) به کلیاتی در این مورد پرداخته‌اند و بیشتر در خداشناسی و دیگر مسائل وجودشناختی متمرکز شده‌اند. در مقایسه با دو منبع بالا باید گفت این مقاله با تمیز بین سه ساحت ترکیب، تمایز و عروض در بین وجود و ماهیت، رابطه آنها را با تکیه بر آثار خود آکوئیناس به صورت تحلیلی بررسی کرده است و به مطلبی که در پیشینه گفته شده، توجه نگردیده است.

۱. جایگاه وجود در نظام فلسفی توماس آکوئیناس

توماس آکوئیناس در چارچوب فلسفه مشایی می‌اندیشید؛ از این رو وجود در فلسفه آکوئیناس، کانون مسائل فلسفی است. ضمن اینکه آکوئیناس تحت تأثیر سنت دینی خود، برای وجود جایگاه ویژه‌ای قائل است؛ زیرا یهوه خود را «من هستم آنکه هستم» (سفر خروج، ۳، ۱۴) معرفی می‌کند. آکوئیناس از این آیه، وجودبودن خدا و فعل وجود را استخراج می‌کند (Aquinas, 1961, I, 22). به همین دلیل، اتین ژیلسون، متخصص فلسفه قرون وسطی، بر این باور است که هرچند سفر خروج درباره مباحث مابعدالطبیعی نیست، می‌توان مبتنی بر سفر خروج، مابعدالطبیعه‌ای تأسیس کرد و از فلسفه سفر خروج صحبت به میان آورد (ژیلسون، ۱۳۷۹، ص ۹۹). بر این اساس، نزد آکوئیناس وجود فعل^۱ است. به این معنا که وجود، فعلیت تمام صور^۲ (Aquinas, 1947, I, 3, 4) و فعلیت تمام اشیا است^۳ (Aquinas, 1947, I, 5, 1). به تعبیر دیگر، فعل وجود فعل تمام فعلیت‌ها و کمال تمام کمالات است (Aquinas, 1956, II, q. 2, a. 3). وجود اکمل اشیا است؛ زیرا به وسیله وجود است که اشیا فعلیت پیدا می‌کنند. هیچ چیزی فعلیت ندارد مگر از آن حیث که

1. Act

2. Esse est Actualitas Omnis Formae

3. Esse Enim est Actualitas Omni rei.





وجود دارد. پس وجود چیزی است که همهٔ اشیا حتی صور آنها را به فعلیت می‌رساند (aquinas, 1956, I, 4, 1, ad3). به بیان دیگر، وجود هر شیء فعل تکمیلی یا اضافی به ماهیتش است. وجود فعلیت هر صورت یا ماهیتی است (Aquinas, 1947, I, 3, 4, ad 2). در این نظام، واقعیتی جدا از فعل وجود ندارد. به عبارت دیگر، آنهایی وجود ندارد، بلکه فقط وجود موجود است (Gilson, 1960, p.154). بنابراین فعل وجود اس و اساس تمام تعینات و خصایص موجودات متناهی است و در هسته و بطن موجود یافت می‌شود (Gilson, 1960, p.178). این اصل بنیادی که «هرچیزی که هست از طریق فعل وجود هست»^۱ مبنای فلسفه آکوئیناس را تشکیل می‌دهد (Gilson, 1994, p 91). به نظر ژیلسون، فیلسوفان در مواجهه با رابطهٔ وجود و ماهیت به دو گروه تقسیم می‌شوند، یا وجود را نسبت به ماهیت امر خارجی می‌دانند یا ماهیت را نسبت به وجود امری خارجی تلقی می‌کنند. وی دستهٔ اول را از آن حیث که مبدأ تحلیلشان ماهیت است، وجودشناسان ماهوی می‌نامد، و دستهٔ دوم را که بنیاد تحلیلشان بر وجود است، وجودشناسان وجودی می‌خواند. آکوئیناس از آنجا که از تحلیل وجود، فلسفهٔ خود را شروع کرده، و به خارج بودن ماهیت نسبت به وجود رسیده است، جزء وجودشناسان وجودی است (Gilson, 1952, pp.75-82; Gilson, 1994, p. 34, 38, 368). با توجه به دیدگاه خاص آکوئیناس دربارهٔ وجود، مسئلهٔ رابطهٔ وجود و ماهیت در فلسفهٔ وی جزء مسائل اختلافی بوده و توماس شناسی، چون ژیلسون از جایگاه متمایز وجود در فلسفهٔ آکوئیناس به تمایز وجود و ماهیت پل زده است و اظهار می‌کند که تمایز وجود و ماهیت در فلسفهٔ آکوئیناس قرن‌ها بیشترین بحث را به خود اختصاص داده؛ ولی کمترین چیز از آن فهمیده شده است (Gilson, 1995, p. 35)؛ از این رو شایسته است که رابطهٔ وجود و ماهیت را در فلسفهٔ آکوئیناس مطرح و بررسی کنیم.

۲. اصطلاحات آکوئیناس دربارهٔ وجود و ماهیت

تمیز معانی وجود در فلسفهٔ آکوئیناس از اهمیت بالایی برخوردار است و چه بسا خلط

1. Unum Quod Que est per Suum Esse



این معانی به خبط بزرگی بینجامد؛ طوری که برخی، وجودشناسی وی را دوگانگی وجودشناختی بنیادی^۱ نامیده‌اند (Verse, 1970) به نقل از (Weidemann, 1986, p. 181) و برخی دیگر، همچون منطق دانان و فلاسفه تحلیلی، وجودشناسی سه گانه^۲ نامیده‌اند (Verse, 1970) به نقل از (Weidemann, 1986, p. 181)؛ زیرا آنها به پیروی از منطق فرگه، برای وجود سه معنای موجود، محمول و بیان کننده این همانی قائل هستند و تلاش کردند که بین وجودشناسی دو گانه توماسی و وجودشناسی سه گانه فرگه‌ای ارتباط برقرار کنند (Kenny, 2002, VIII, pp. 195-204). به نظر می‌رسد آکوئیناس در فهم و توضیح معانی وجود از دو منبع یعنی سنت ارسطویی و آموزه‌های کتاب مقدس بهره برده است؛ به این صورت که در چارچوب سنت ارسطویی برای وجود دو معنا قائل است. در این چارچوب، به نظر آکوئیناس، وجود دو معنا دارد: معنای اول به ذات و ماهیت اشیا اشاره دارد که به ده مقوله دسته‌بندی می‌شود، و معنی دوم به صدق یک قضیه که حاصل یک تألیف است، اشاره می‌کند (Kenny, 2002, VIII, pp. 333)؛ اما آنچه در وجودشناسی آکوئیناس مهم است، اصطلاح لاتینی *esse* است که به معنای وجود است و توسط مورر به فعل وجود (Maurer, 1983, p. 11)^۳ و ژیلسون به فعل بودن^۴ (Gilson, 1955, p. 420) ترجمه شده است؛ البته هر دو را می‌توان به فعل وجود ترجمه کرد. وجود به مثابه فعل، برآمده از سنت مسیحیت است، نه سنت ارسطویی. آکوئیناس برای ماهیت، سه اصطلاح به کار برده است: ذات،^۵ ماهیت^۶ و طبیعت^۷ (Aquinas, 1983, p. 29). واژه لاتین *Essentia* از مصدر *Esse* که به معنای بودن است، اشتقاق یافته است. بنابراین ریشه واژه *Essentia* آن را با وجود مرتبط می‌سازد. بنا بر نظر آکوئیناس، ذات همان ماهیت و طبیعت است؛ اما به مثابه نوعی بالقوگی نسبت به وجود تصور شده است؛ این معنا به این دلیل

1. Fundamental Ontological Dichotomy
2. Threefold
3. Act of Existing
4. Act of Being
5. *Essentia*
6. *Quidditas*
7. *Natura*



ذات نامیده می‌شود که به واسطه آن و در آن، یک موجود واقعی صاحب وجود می‌شود (Bobik, 1970, p. 48) یا به تعبیر آکوئیناس به واسطه آن و در آن، آنچه هست دارای وجود می‌شود (Aquinas, 1983, p. 32). از اصطلاحات دیگر که آکوئیناس برای ماهیت استفاده می‌کند Quidditas است که معادل ماهیت بالمعنی الاخص در سنت فیلسوفان مسلمان است. این اصطلاح ترجمه لاتینی ماهیت (ماهویت) از زبان عربی است و آکوئیناس می‌گوید که فیلسوفان آن را به جای *essentia* به کار برده‌اند (Aquinas, 1983, p. 30). وی به پیروی از ارسطو، بیشتر ماهیت را *quod quid erat esse, quod quid est esse* و *quod quid est* (آنچه شیء باید باشد) می‌نامد (Bobik, 1970, p. 47). برداشت او از اصطلاح ماهیت آن چیزی است که به واسطه آن یک شیء در جنس و نوع خاصش قرار گرفته است و بر تعریف آن دلالت دارد و «آنچه شیء است» می‌باشد (Aquinas, 1983, p. 30). این معنا همان ماهیت به معنای اخص یعنی ما یقال فی جواب ما هو است. سخن آکوئیناس ناظر به ارتباط *Esse* با *Essentia* است.

۳. تحلیل ساختار مخلوقات براساس دوگانه وجود و ماهیت

با توجه به آنچه گذشت، باید گفت رابطه ماهیت با وجود در فلسفه آکوئیناس مثل رابطه قوه با فعل است؛ به این صورت که تمام مخلوقات وجودشان را از خدا دریافت می‌کنند، پس نسبت به وجود بالقوه هستند. از سویی دیگر، وجود برای آنها فعلیت‌بخش است؛ یعنی مخلوقات به واسطه وجود از فعلیت برخوردار می‌شوند و به عبارت دیگر، وجود منشأ فعل آنهاست (Aquinas, 1956, III, q, 8, a, 1; Aquinas, 1961, II, p. 53). ترکیب وجود و ماهیت، همه اشیای محدود موجود، یعنی ممکنات را شامل می‌شود، نه فقط موجودات جسمانی که مرکب از ماده و صورت‌اند. هیچ موجود متناهی نداریم که مرکب از وجود و ماهیت نباشد. به همین دلیل، حوزه شمول قوه و فعل وسیع‌تر از ماده و صورت است. بارل در باب تأثر آکوئیناس از مسلمانان، بر این باور است که رابطه وجود و ماهیت در آکوئیناس، مانند رابطه صورت و ماده در ارسطو است؛ طوری که آکوئیناس در رساله وجود و ماهیت تلاش کرده است از ترکیب ماده و صورت مخلوقات نزد ارسطو به



ترکیب وجود و ماهیت سینوی برسد (Burrell, 1995, p. 62). به نظر وی، اهمیت این تمایز زمانی خود را نشان می‌دهد که آکوئیناس وارد بحث خلقت می‌شود.

آکوئیناس معتقد به تأثیر متقابل وجود و ماهیت است؛ یعنی هم وجود تعیین‌بخش ماهیت است و هم ماهیت تعیین‌بخش وجود. وجود فعلی است که به واسطه آن، ماهیت دارای وجود می‌شود و ماهیت نیز به وجود تعیین می‌بخشد؛ به این صورت که وجود به مثابه یک فعل، به واسطه ماهیت به مثابه امر بالقوه، این یا آن نوع خاصی از ماهیت می‌شود (De pot 7, 2 ad 9). نکته اصلی در آکوئیناس این است که فرض ماهیت به مثابه دریافت‌کننده وجود است، نه به مثابه یک ظرف (Aquinas, 1961, II, p. 55). مادامی که وجودی نیست، دریافت‌کننده‌ای برای دریافت آن و ماهیتی در کار نیست؛ یعنی ماهیت قبل از پذیرش وجود، هیچ وجود و فعلیتی ندارد و به تعبیر دیگر، بالقوه است. وقتی آکوئیناس از وجود موجود دریافت‌شده یا محدودشده به واسطه ماهیت سخن می‌گوید، منظورش این نیست که یک وجود عام/ کلی داریم؛ طوری که میان اشیای فردی تقسیم شده باشد، بلکه مراد از وجود، همیشه وجود یک ماهیت و وجود یک شیء جزئی است، و از آنجا که وجود، وجود یک انسان یا اسب و ... است می‌توان گفت که به واسطه ماهیت محدود می‌شود (Copleston, 1963, p. 97). می‌توان در فلسفه آکوئیناس ویژگی‌های ماهیت را دریافت‌کننده وجود، محدودکننده وجود دانست. اما باین همه، وجود، چیزی جدای از ماهیت نیست و ماهیت یک واقعیت عینی جدا از وجود ندارد.

تلاش آکوئیناس این است که نشان دهد ترکیب وجود و ماهیت، ترکیب دو مفهوم تنها انتزاعی نیست، بلکه ترکیب دو مؤلفه‌ای است که ذاتی ساختار مابعد الطبیعی موجود بالفعل است؛ یعنی وجود و ماهیت هرچند در جهان خارج مصداق و مابازای منحاز و مستقل از یکدیگر ندارند، منشأ انتزاع دارد و صرف امر ذهنی نیست. به نظر آکوئیناس در ممکنات، وجود بر ماهیت تقدم دارد؛ زیرا پرسش از وجود^۱ بر پرسش از ماهیت^۲ تقدم

1. An est?

2. Quid est?



دارد. به دلیل تفاوت بین پرسش از وجود و پرسش از ماهیت،^۱ و با توجه به اینکه هر آنچه خارج از ماهیت شیء است، عرضی است، وجودی که در پاسخ پرسش از وجود (هل بسیطه) می‌آید نیز عرضی است، نه عرض (Aquinas, 1956, q. 2, a. 1). درحقیقت آکوئیناس وجود را در هر دو معنا یعنی هم دال بر ذات شیء و هم دال بر صدق قضیه، عرضی می‌داند. در این بحث، آکوئیناس بین دو معنای وجود یا موجود تمایز قائل می‌شود که با تعبیرهای پرشمار از آنها یاد می‌کند. (۱) دال بر ذات شیء مطابق با دسته‌بندی آن به ده مقوله (Aquinas, 1947, p. 33)، ماهیت شیء یا فعل وجود (De pot, 7, 2 ad 1) یا آنچه خارج از نفس است^۲ که به وسیله ده مقوله تقسیم می‌شود (Aquinas, 1995, p. 321)؛ همه اینها تعبیری دیگر از معنی اول هستند. (۲) در معنای دوم یا کاربرد دوم وجود بر آنچه تنها در ذهن است دلالت می‌کند (Aquinas, 1995, p. 321) یا به معنای صدق یک قضیه است که در یک ترکیب از طریق is تحقق می‌یابد (Aquinas, 1947, p. 333)؛ در این معنا، وجود چیزی است که در پاسخ پرسش از وجود می‌آید.

با توجه به این دو نحوه وجود می‌توان گفت که وجود به دو گونه متفاوت حمل می‌شود. در معنای اول، وجود یک محمول جوهری و مربوط به پرسش از ماهیت شیء است؛ زیرا وجودی که هر شیء در ماهیت خود دارد جوهری است، مثل سقراط هست؛ در اینجا «هست» محمول جوهری است. در معنای دوم، محمول عرضی و مربوط به پرسش از وجود شیء است. معنی دوم، تنها در ذهن است و رابط بین محمول با موضوع است (Aquinas, Sent, II, d. 34 q. 1 a. 1; 1995, p. 323). همان‌طور که گفته شد، نزد آکوئیناس موجودیت موجود به وجود است، نه به ماده یا صورت؛ چون فعل وجود از آن چیزی است که تحقق داشته باشد؛ ولی ماده به تنهایی تحقق ندارد؛ همچنین صورت نیز به تنهایی تحقق ندارد، بلکه فقط مکمل جوهر است؛ از این رو وجود است که باعث تحقق موجود می‌شود (Aquinas, 1961, II, p. 54). ژیلسون از این سخنان به این نتیجه می‌رسد

1. Et Ideo alia Quaestio est "an est" et "Quid est"

2. Extra Animam

که در نظام توماسی، وجود بر ذات اولویت دارد (Gilson, 1995, p. 34)؛ از این رو باید گفت نزد آکوئیناس وجود یک فعل است، نه یک حالت، و این سخن که وجود در مقایسه با یک صورت، مقام یک فعل را دارد، بیانگر اولویت بنیادی وجود بر ذات^۱ است.

۴. تمایز وجود و ماهیت

به نظر آکوئیناس، هر چند مخلوقات مرکب از وجود و ماهیت هستند؛ اما در عین حال، این دو مؤلفه، عین یا جزء یکدیگر نیستند، بلکه متمایز از یکدیگرند. وی در رساله در باب وجود و ماهیت تلاش می‌کند که بر اساس تمایز میان پرسش از وجود یک شیء^۲ و پرسش از ماهیت یک شیء^۳ میان وجود و ماهیت یک شیء تمایز برقرار کند. در عین حال، نزد توماس مراد از esse چیزی غیر از وجودی است که در پاسخ به پرسش از وجود شیء می‌دهیم. به نظر وی آنچه در پاسخ پرسش از وجود می‌آید، بیانگر وجود رابط به معنی صدق قضیه است، نه وجودی که بیانگر فعلیت یک شیء باشد (Aquinas, 1947, p. 333). مادام که انسان فعل محض وجود را تصور می‌کند، جایی برای ماهیت به مثابه امر متمایز از وجود نمی‌ماند؛ اما برعکس به محض اینکه موجود را تصور کند، تصور ماهیت به مثابه امر بهره‌مند از فعل محض وجود، ضروری می‌شود. اولین شرط بهره‌مندی ماهیت از فعل محض وجود، تغایر و تمایز ماهیت از وجود است و این ویژگی اسرارآمیز رابطه وجود با ماهیت است (Gilson, 1960, p. 191). می‌توان از سه نوع تمایز ذهنی، طبیعی و مابعدالطبیعی بین وجود و ماهیت سخن گفت (Haghighat, 2022, pp. 15-19). آکوئیناس در کنار تمایز ذهنی بین وجود و ماهیت، به تمایز مابعدالطبیعی نیز قائل است؛ اما نحوه تبیین این تمایز بدون خلط بین تمایز ذهنی، طبیعی و مابعدالطبیعی کاری بس دشوار است. در تمایز طبیعی، وجود و ماهیت دو شیء^۴

1. Radical Primacy of Existence over Essence
2. An est?
3. Quid est?
4. Rei





هستند؛ به عبارتی دو واقعیت هستند که مستقل از ذهن ما وجود دارند؛ اما در تمایز مابعدالطبیعی، وجود و ماهیت دو اصل و دو حیثیت وجودشناختی هستند؛ طوری که بدون یکدیگر تحقق ندارند. آکوئیناس به تمایز مابعدالطبیعی میان وجود و ماهیت قائل است؛ یعنی وجود و ماهیت دو اصل مابعدالطبیعی سازنده هر موجود متناهی هستند. این دیدگاه توماس که امری که وجودش غیر از ماهیت است باید وجودش را از دیگری دریافت کند و فقط خداست که وجودش غیر از ماهیتش نیست، ما را به این می‌رساند که وی به تمایز مابعدالطبیعی و مستقل از ذهن ما میان وجود و ماهیت قائل است (Copleston, 1950, p. 332). به نظر اوئنز در فلسفه آکوئیناس، تمایز مابعدالطبیعی بین وجود و ماهیت که امری استدلالی است، نه شهودی، مبنای تمایز ذهنی و مفهومی است. ماهیت، وجود را به مثابه یک فعل از چیز دیگر دریافت می‌کند و این با تمایز واقعی بین دریافت‌کننده و دریافت‌شونده امکان‌پذیر است (Owens, 1995, p. 17). جایی که وجود واقعاً فعل ماهیت باشد، تمایز نیز واقعی است و تمایز مفهومی بین وجود و ماهیت بدون قائل‌نشدن به تمایز واقعی ممکن نیست؛ زیرا تصور تمایز ذهنی نیازمند این است که وجود از غیر به ماهیت داده شود و این، حکایت از تمایز عینی دارد (Owens, 1995, p. 17). به عبارت دیگر، از تمایز واقعی بین دریافت‌کننده و دریافت‌شونده به نظریه تمایز واقعی، و از آن به تمایز ذهنی می‌رسیم. بنا به تمایز مابعدالطبیعی، وجود و ماهیت مبادی و اصول موجودند. از آنجا که شیء موجود بالفعل مرکب است، هریک از این اصول و مبادی به تنهایی نمی‌توانند موجود را تحقق بخشند.

آکوئیناس با چندین برهان، البته به صورت متفرق، در آثار پرشمارش تلاش می‌کند که اثبات کند وجود و ماهیت در مخلوقات متمایز از یکدیگر هستند؛ زیرا وی از این نکته به نحو مطلوبی، در خداشناسی خود، به ویژه در اثبات وجود خدا استفاده می‌کند؛ مطلبی که کاملاً تحت تأثیر فلاسفه مسلمان شکل گرفته است.

در آثار آکوئیناس برای تبیین تمایز مابعدالطبیعی بین وجود و ماهیت، چندین بیان وجود دارد که می‌توان از بین آنها به دو نمونه که متأثر از سنت فلاسفه مشای مسلمانان است، اشاره کرد. از جمله این برهان‌ها، برهانی است که به ققنوس معروف است.



آکوئیناس در کتاب اول شرح الجمل پطروس لمباردوس، به ابن سینا به مثابه منبع این استدلال اشاره می کند (Sent, I, d.8, q, 4, a, 2). وی معتقد است که هر چیزی که متعلق به ماهیت یک موجود نیست، از خارج عارض آن می شود و با ماهیت ترکیب می شود؛ زیرا هیچ ماهیتی نمی تواند بدون اجزایش فهمیده شود. هر ماهیتی را می توان بدون اینکه چیزی درباره وجودش دانست، فهمید. من مثلاً می توانم بدانم که ققنوس چیست و باین همه، ندانم که آیا وجود عینی خارجی دارد یا نه. از اینجا روشن می شود که وجود مغایر با ماهیت است (Aquinas, DEEE, c3; sent, I, d, 8, q, 4, a, 3; sent, II, d, 1, q, 1, a, 1; sent, III, d, 12, q, 1, a, 2; De Veritate, X, 3). آکوئیناس برهان دیگری نیز که به آن برهان جنس گفته می شود و بنا به اظهار خودش، الهام گرفته از ابن سینا است، در اثبات تمایز بین وجود و ماهیت ارائه می دهد (QDV, 27.1ad, 8). آکوئیناس در اثر خود در باب حقیقت می گوید: «هر آنچه تحت مقوله جوهر است، مرکب بوده و ترکیبش واقعی است. چنین چیزی باید قائم به وجود خودش باشد و این وجود باید از خود شیء متفاوت باشد؛ در غیر این صورت چنین چیزی نمی تواند از دیگر افراد تحت همان جنس متفاوت باشد؛ چون هم در وجود و هم در کمیت و ... با هم یکسان خواهند بود. لذا هر آنچه تحت مقوله جوهر باشد مرکب از وجود و ماهیت خواهد بود» (QDV, 27.1ad, 8).

۵. عروض وجود بر ماهیت

همان طور که بیان شد، رابطه وجود با ماهیت در سه بخش مطرح می گردد. تمایز وجود و ماهیت، ترکیب وجود و ماهیت، و عروض وجود بر ماهیت. آکوئیناس ترکیب و تمایز از وجود و ماهیت را در ممکنات می پذیرد؛ ولی عروض وجود بر ماهیت را رد می کند؛ یعنی وجود به مثابه عرض را نمی پذیرد. به همین دلیل، رابطه وجود و ماهیت، و عرضیت وجود نسبت به ماهیت در آکوئیناس، مانند ابن سینا و فارابی نیست (Netton, 1994, p. 114; Copleston, 1963, pp. 334-335). به نظر ژیلسون، هر چند آکوئیناس در رساله در باب وجود و ماهیت از ابن سینا در باب عرض بودن وجود، سخنانی نقل کرده، آنها را برای نقد کردن آورده است (Gilson, 1994, p. 38). سخن آکوئیناس دلالت بر این



نمی‌کند که وجود همچون یک عرض از خارج بر ماهیت عارض می‌شود، بلکه وجود از یک علت فاعلی که متعالی از ماهیت است، می‌آید و این علت که همان خداست، نسبت به ماهیت خارجی است، نه خود وجود؛ یعنی وجود هرچند از امر خارجی آمده، اما درونی‌ترین امر برای ماهیت است و ماهیت، وجود را به مثابه امری درونی و مقوم واجد می‌شود. به عبارت دیگر، علت وجود امر خارجی است، نه خود وجود (Gilson, 1994, p. 447). به نظر آکوئیناس، وجود از خارج آمده و با ماهیت جمع شده است و یک موجود مرکب تشکیل می‌دهد (Aquinas, 1983, p. 5)؛ اما مراد این نیست که وجود از پیش موجود به ماهیت از پیش موجود داده شده باشد که یک بی‌معنایی محض است، بلکه مرادش این است که فعلی که به واسطه آن، ماهیت دارای وجود می‌شود، معلول است و این علت موجود است که نسبت به شیء امر خارجی می‌باشد. آکوئیناس خود اذعان می‌کند که گرچه ما به لحاظ گرامری و دستوری، وجود را بر ماهیت حمل می‌کنیم، اما وجود صفت به معنایی که دیگر صفات هستند، نیست (Copleston, 1950, p. 104).

آکوئیناس در شرح الجمل، کتاب اول در تبیین بیان هیلاریوس که وجود برای خدا عرض نیست،^۱ می‌گوید که وجود حتی در مخلوقات نیز عرض نیست (Sent, I, d.8, q. 3, a, 3). همچنین در جای دیگر می‌گوید که وجود عرض نیست (Sent, I, d, 3, q, 4, a, 2). به نظر وی، وجود یک عرض است؛ اما نه به این معنا که آن نسبت به اشیا عرضی باشد، بلکه به این معنا که آن فعلیت هر ماهیتی است. بنابراین خداوند که فعلیت محض است، وجود محض نیز هست (Quodlib, II, a, 3). او می‌گوید: «گرچه وجود یک شیء غیر از ماهیتش است، این طور فکر نمی‌کنیم که وجود چیزی است که همچون یک عرض به شیء اضافه شده باشد، بلکه آن چیزی است که به وسیله آن، اصول و مبادی ماهیت فعلیت می‌یابد» (Aquinas, 1995, p. 204). در واقع نزد آکوئیناس وجود عرض نیست، بلکه فعلی است که ماهیت به واسطه آن دارای وجود می‌شود. وجود را نمی‌توان کنار دیگر

1. Esse non est Accidens Deo



صفات قرار داد، بلکه آن مبنای تمام صفات است. شاید بیان آکوئیناس طوری باشد که گویی وجود یکی از صفات ماهیت است؛ درحالی که به معنای واقعی، وجود مبنای و بنیاد ماهیت است؛ زیرا اگر وجود نباشد، ماهیت هرگز نمی تواند دارای وجود شود (Copleston, 1963, p. 103). به نظر کاپلستون، فارابی از تمایز میان وجود و ماهیت به یک فلسفه ناخوشایند رسیده است و آن عرض بودن وجود نسبت به ماهیت است که ابن سینا نیز در این امر، دنباله روی فارابی بوده است؛ اما آکوئیناس با وجود تأثیرپذیری از این دو فیلسوف در رساله وجود و ماهیت، بی شک به عرضیت وجود قائل نیست. (Copleston, 1963, p. 334). به همین دلیل، نزد آکوئیناس وجود یکی از حالات ماهیت نیست، بلکه این ماهیت است که یکی از حالات فعلیت است (Copleston, 1963, p. 335). پس برای آکوئیناس وجود یک شیء و یک نوع خاصی ماهیت و عرض مقولی (محمولی) که باید به ماهیت افزوده شود، نیست. وجود هیچ نوع محتوای ماهوی اضافی بر ماهیتی که آن را به فعلیت می رساند، ندارد. گاهی تفسیرهای آکوئیناس این را ابراز می کند که هر موجودی دو مبدأ وجودشناسانه دارد. وجود از حیث فعلیت بخشیدن به هر ذات، مبدأ موجود است و به واسطه ماهیت نیز هر ذاتی، «آنچه آن است» است و از محتوای ماهوی بهره مند می شود؛ اما نه وجود و نه ماهیت نمی توانند مستقل از همدیگر باشند.

البته در نقد این دیدگاه آکوئیناس می توان گفت، وی در رد عرض بودن وجود دچار تناقض شده است. افزون بر این، دچار خلط بین عرض و عرضی شده است. وی از یک سو، بر این باور است که ویژگی وجود عرضی بودن است؛ زیرا خارج از ماهیت شیء است، نه جزء آن، و هم ضروری است؛ چون هیچ چیزی برای شیء بیش از وجود آن شیء، برای آن ضروری و اساسی تر نیست. به عبارت دیگر، هیچ چیزی ذاتی و ماهوی تر از وجود در اشیا نیست (Sent, I, d 8). آیا می توان وجود را هم عرضی و هم ذاتی دانست؟ به همین دلیل، به نظریه آکوئیناس در باب وجود، در زمان حیاتش، به دلیل تناقض آشکار انتقاد شده است. به نظر اوئنز، متون آکوئیناس این تناقض را در خود



دارند (Owens, 1955, p. 1). وقتی که ویژگی‌های ذاتی و عرضی وجود را در آکوئیناس بررسی می‌کنیم، به این تناقض برمی‌خوریم. اوئنز از این تناقض، به مشخصه دوگانه^۱ وجود مخلوق یاد می‌کند. حال اگر نظریه آکوئیناس درباره وجود، متناقض باشد، با توجه به اینکه اولین مفهوم حاصل در عقل مفهوم وجود است، هر نوع ابهام در وجود به ابهام در معرفت‌شناسی انسان منجر می‌شود؛ از آنجا که همه مفاهیم به مفهوم وجود وابسته‌اند. در این صورت، تأسیس چنین نظامی معرفتی، نه ممکن است و نه بدان نیازی است. از سویی دیگر، وجود می‌تواند نسبت به ماهیت عرضی باشد و در عین حال، عرض نباشد. آنچه آکوئیناس می‌تواند رد کند، عرضی بودن وجود نیست، بلکه عرض بودن آن است.

به نظر آکوئیناس «تنها خدا موجود بالذات است»^۲ (SCG, II, 53). لازمه این سخن این است که ماسوی الله موجود بالذات نیستند، بلکه موجود بالعرض‌اند. در عین حال، در کتاب در باب حقیقت می‌گوید: «هر طبیعتی هر چه باشد، ذاتاً موجود است» (De Verit, I, c1). تناقض این است که از یک سو، آکوئیناس فقط خدا را موجود بالذات می‌داند و از سویی دیگر، همه موجودات را موجود بالذات می‌داند. به نظر اوئنز، با توجه به سخنان آکوئیناس باید بگوییم که هر موجود مخلوقی از طریق ماهیتش یک موجود است (Owens, 1995, p. 2). البته اوئنز در نهایت به نتیجه می‌رسد که وجود به معنای واقعی در مخلوقات عرض نیست، بلکه از آن حیث که جزء ذاتی آنها نیست، به آن عرض گفته می‌شود؛ همان‌طور که آکوئیناس، خود، در مقاله پنجم از مسائل بحث شده عام دوازدهم تصریح کرده است «آن چیزی که به آن وجود جوهری گفته می‌شود، عرض نیست، بلکه فعلیت صور موجودات است [...] و همان‌طور که هیلاریوس گفته است، عرض در یک معنی وسیع یعنی غیرذاتی بودن، و وجود مخلوقات در چنین معنایی عرض می‌باشد و تنها در خداست که وجود همان ماهیتش می‌باشد» (Quodlibet XII, q. 5 a. 1). در حقیقت

1. Twofold Character

2. Solus Deus est Essentialiter ens



آکوئیناس با تفکیک بین عرض باب کلیات خمس که غیرذاتی است و عرض باب مقولات که نیاز به موضوع از پیش موجود دارد، بر این باور است که عرضیت وجود در مخلوقات، در معنای کلیات خمس یعنی غیرذاتی است و این همان چیزی است که ابن سینا بر این باور بود؛ اما به دلیل سوءفهم ابن رشد مورد انتقاد افرادی، مثل خود آکوئیناس قرار گرفت. اوئنز در عرضی بودن^۱ وجود نسبت به ماهیت به این نتیجه می‌رسد که علت فاعلی از خارج، این وجود را به ماهیت داده است (Owens, 1965, p. 15)؛ یعنی بین عرضی بودن وجود و معلل بودن وجود، مطابق قاعدهٔ کل عرضی معلل، تلازم برقرار است.

به نظر ژیلسون باید تعبیر عرضی را به همان معنی خاصی که خود آکوئیناس به کار برده است، در نظر گرفت. به نظر ژیلسون، ماهیت نزد آکوئیناس، برخلاف دیدگاه ابن سینا، به معنای امری نیست که بتواند مستقل از ارتباط آن با وجود لحاظ شود. تفاوت این دو فیلسوف در این باب، همان تفاوت ضرورت یونانی و اختیار مسیحی است. به عبارت دیگر، ترکیب واقعی وجود و ماهیت مستلزم این نیست که خدا بتواند ماهیاتی را که وجود ندارند، بر پای دارد، یا از موجوداتی که خلق می‌کند، وجودشان را بازگیرد که فقط ماهیت آنها بماند؛ همهٔ این فروض، باطل است، بلکه فقط باید گفت که خدا می‌توانست بدان‌ها افاضهٔ وجود نکند و اینک می‌تواند وجود را از آنها سلب نماید (Gilson, 1952, p. 81). البته گفته شد که در اساس در فهم معنای عروض، چه بسا تحت تأثیر ابن رشد دچار سوء تفاهم شده و در نتیجه با خلط‌هایی مواجه شده است.

۶. منابع آکوئیناس در بحث رابطهٔ وجود و ماهیت

آکوئیناس در تبیین رابطهٔ وجود و ماهیت، از منابع پرشمار بهره برده است. کتاب مقدس، آثار فلاسفه‌ای چون ارسطو، بوئتیوس و ابن سینا، از جمله منابع آکوئیناس در این

1. Accidental



مسئله است. ارسطو در آثار خود، به ویژه در تحلیلات واپسین (برهان) از تمایز منطقی و مفهومی بین وجود و ماهیت سخن گفته است. «کسی که می داند انسان یا هر چیز دیگری چیست، باید بالضروره نیز بداند که آن وجود دارد؛ زیرا در مورد آن چیز که وجود ندارد، هیچ کس نمی داند چیست. وقتی که می خواهیم بدانیم آن (چیز) هست، در حقیقت در جستجوی چستی آن هستیم» (Aristotle, 1993, 89b34-90a15). آکوئیناس در جاهای پرشماری از نوشته هایش درباره این گفته ارسطو صحبت کرده است و پاسخ به پرسش از وجود را در یک دوگانگی وجود یعنی وجود فراذهنی (عینی) و وجود درون ذهنی (ذهنی) مطرح می کند (De pot, 7, 2; Scg, III, 9; Aquinas, 1947, pp. 20-21, 332-333; ad 1; De malo, 1.1ad, 19; quodlib IX, 2, 2; de ente, c1; sent. I, 19, 5, 1, II, 34, 1, 1; metaph, V, lec 9).

بوئتیوس در رساله هیدومدیوس معروف به سبینه بین «آنچه شیء است» (Id quod est) و «آنچه شیء به واسطه آن هست» یعنی وجود (esse)، تفاوت قائل شده است؛ به این نحو که در ذات بسیط، وجود و آنچه است، عین هم هستند؛ اما در ذات مرکب، این دو از هم متغایرنند. متفکران قرن سیزدهم این جمله ها را نقل کرده اند و باعث اختلاف بین آنها شده است. آکوئیناس در شرحی که بر سبینه نوشته است، اظهار می کند که بوئتیوس در این رساله، از تمایز وجود و ماهیت سخن گفته است. البته در شرح اصل دوم، از تمایز منطقی و ذهنی نزد بوئتیوس صحبت می کند؛ اما در شرح بر اصل هشتم، آن را به مثابه امر حاکی از تمایز واقعی بین وجود و ماهیت تفسیر می کند (DH, II, 22).

درباره ابن سینا باید گفت که نقل قول های مکرر آکوئیناس از وی، حکایت از تأثیر بنیادین ابن سینا بر آکوئیناس در این بحث دارد. ترجمه لاتین آثار ابن سینا، از جمله الهیات شفا در اختیار آکوئیناس بوده است. هر دو برهان پیش گفته در اثبات تمایز وجود و ماهیت در مخلوقات، بنا به اذعان خود آکوئیناس، الهام گرفته از آرای ابن سینا است. بررسی تأثیرپذیری آکوئیناس از ابن سینا به حدی است که خود، به پژوهش و ارائه یک مقاله مستقل نیازمند است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، تلاش بر این بود که دیدگاه توماس آکوئیناس، بزرگ‌ترین فیلسوف مسیحی در قرون وسطی، دربارهٔ رابطهٔ وجود و ماهیت مطرح شود. آکوئیناس در طرح نظریهٔ خود دربارهٔ رابطهٔ وجود و ماهیت، از منابع پرشماری، همچون آثار ارسطو، بوئتیوس، ابن‌سینا و همچنین آموزه‌های کتاب مقدس بهره برده است. البته آکوئیناس بحث نظام‌مند و منسجم در این مورد ندارد و به‌طور پراکنده در آثار گوناگون به نظریهٔ خود دربارهٔ رابطهٔ وجود و ماهیت پرداخته است. نگارنده در این مقاله، برای بیان نظام‌مند نظریهٔ توماس، سه ساحت ترکیب، تمایز و عروض را تفکیک کرده است. فهم نوع خاصی از رابطهٔ وجود و ماهیت در فلسفهٔ آکوئیناس، مبتنی بر فهم و درک نظریهٔ وی دربارهٔ وجود است. وی وجود را به‌مثابهٔ فعل مطرح می‌کند و با تکیه بر همین جایگاه متمایز وجود به تبیین رابطهٔ آن با ماهیت می‌پردازد. در فلسفهٔ آکوئیناس وجود فعلیت‌بخش ماهیت است و از این رهگذر، باعث تحقق ممکنات می‌شود. به باور آکوئیناس، همهٔ مخلوقات مرکب از وجود و ماهیت هستند؛ اما این ترکیب، ترکیب دو مفهوم صرفاً انتزاعی نیست، بلکه ترکیب دو مؤلفه‌ای است که ذاتی ساختار مابعدالطبیعی موجود بالفعل است؛ به‌نحوی که باید گفت وجود مخلوقات بر ماهیت آنها تقدم دارد و همچنین این ترکیب، ترکیب انضمامی نیست، بلکه ترکیب تحلیلی و عقلی است که ملازم با تمایز مابعدالطبیعی میان وجود و ماهیت در ممکنات است. آکوئیناس چندین برهان بر تمایز مابعدالطبیعی میان وجود و ماهیت در ساحت مخلوقات مطرح کرده است که دست‌کم در دو نمونه از آن برهان‌ها یعنی برهان معروف به ققنوس و برهان مشهور به جنس، بنا به اذعان خود، متأثر از ابن‌سینا بوده است. علم به ماهیت امری، و عدم علم به وجود آن امر، مکانیسمی است که آکوئیناس تحت تأثیر ابن‌سینا، از آن برای اثبات تمایز مابعدالطبیعی وجود و ماهیت استفاده می‌کند؛ اما آکوئیناس در مسئلهٔ عروض وجود بر ماهیت، با دیدگاه فلاسفه‌ای، چون ابن‌سینا مخالفت می‌کند و با تأکید بر وجود به‌مثابهٔ فعل، عرض‌بودن آن را رد می‌کند. درواقع آکوئیناس تحت تأثیر ابن‌رشد،



انتقاداتی را که او در باب عرض بودن وجود بر ابن سینا مطرح کرده است، تکرار می کند. حال آنکه روشن است آنچه بزرگانی، چون ابن سینا مطرح کرده اند، عرضی بودن وجود نسبت به ماهیت است، نه عرض بودن وجود؛ از این رو باید گفت آکوئیناس در رد خود، بین عرض و عرضی خلط کرده است.



نظر
مقدّم

سال سی ام، شماره دوم (پیاپی ۱۱۸)، تابستان ۱۴۰۴

فهرست منابع

حقى، على. (۱۳۷۹). وجود و ماهيت در فلسفه توماس آکوئيناس. نامه مفيد، (۲۲)، صص ۱۴۹-۱۶۲.

ژيلسون، اتين. (۱۳۷۹). روح فلسفه قرون وسطى (مترجم: على مراد داوودى). تهران: انتشارات علمى و فرهنگى.

يزداني، زهرا؛ ملكى، سميه. (۱۳۹۲). مقايسه وجود و ماهيت در تفكر توماس آكوئيناس و ملاصدرا. كرمانشاه: مؤلف.

Aquinas, Thomas. (1947). *Summa Theologica* (Fathers of the English Dominican Province, Trans.). London: Burns Oates and Washbourne.

Aquinas, Thomas. (1961). *Suma Contra Gentils* (Anton C. Pegis: Book One: God and James F. Anderson: Book two: Creation and Vernon J. Bourke: Book Tree: Providence and Charles J. O'Neil: Book Four: Salvation, Trans.). New York: Hanover House.

Aquinas, Thomas. (1995). *Commentary on Aristotle's Metaphysics* (John P. Rowan, Trans.). Indiana: Dumb Ox Books.

Aquinas, Thomas. (1970). *on The Veritate* (Roberto Busa, Trans.).

Aquinas, Thomas. (1983). *On Being and Essence* (Armand Maurer, Trans.). Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies.

Aquinas, Thomas. (1970). *on Being and Essence* (Joseph Bobik, Trans.). Indiana: university of Notre Dame Press.

Aquinas, Thomas. (1956). *Quaestiones de quolibet*. Textum Taurini editum ac automato translutum a Roberto Busa SJ in taenias magneticas denuo recognovit Enrique Alarcón atque instruxit.

Aristotle. (1993). *Posteriori Analytics* (Jonathan Barnes, Trans.). Oxford: Oxford.



- Burrell, D. (1995). Aquinas and Islamic and Jewish thinkers, In *the Cambridge companion to Aquinas* (Norman Kretzmann & Eleonore Stump Eds.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Copleston, F. (1963). *Aquinas*. Maryland: Penguin Books.
- Copleston, F. (1950). *A History of Philosophy, Augustin to Scotus* (Vol. II). London: Newman press.
- Doig, James. C. (1972). *Aquinas on Metaphysics: A Historico-Doctrinal Study of The Commentary on the Metaphysics*. Hague: Martinus Nijhoff.
- Gilson, Etienne. (1994). *The Christian Philosophy of ST. Thomas Aquinas* (L. K. Shook, Trans.). Indiana: University of Notre Dame Press.
- Gilson, Etienne. (1952). *Being and Some Philosophers*. Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies.
- Gilson, Etienne. (1955). *History of Christian Philosophy in the Middle Ages*. London: Sheed and Ward.
- Gilson, Etienne. (1960). *Elements of Christian Philosophy*. New York: Doubleday.
- Haghighat, Sohrab. (2022). The Metaphysical Distinction between Existence and Essence: A Foundation for the Non-Greek Philosophical System. *Theosophia Islamica*, 2(1), pp. 7-35. 10.22081/jti.2023.66493.1034
- Kenny, Anthony. (2002). *Aquinas on Being*. Oxford: Clarendon Press.
- Owens, Joseph. (1995). Aristotle and Aquinas. In *the Cambridge companion to Aquinas* (Norman Kretzmann & Eleonore Stump Eds.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Taylor, J. C. (1967). Essence and Existence. In *New Catholic Encyclopedia* (Vol. 5, pp. 548-552). Washington: Catholic University of America.
- Taylor, J. C. (1967). Act and Potency. In *New Catholic Encyclopedia* (Vol. 11, pp. 635-637). Washington: Catholic University of America.



نظر
صدر

سال سی و نهم، شماره دوم (پیاپی ۱۱۸)، تابستان ۱۴۰۴

Weidemann, Hermann. (1986). The Logic of Being in Thomas Aquinas. In *The Logic of Being: Historical Studies* (Simo Knuuttila & Jaakko Hintikka Eds.). Holland: Dordrecht, D. Reidel Publishing Company.

Wippel, John. (1982). The Relationship Between Essence and Existence in Late Thirteenth-century Thought: Giles of Rome, Henry of Ghent, Godfrey of Fontaines and James of Viterbo. In *Philosophies of Existence: Ancient and Medieval* (parviz Morewedge, Ed.). New York: Fordham University Press.

۲۲۳



توضیح:

بررسی نظریه «وجود به مثابه فعل» و رابطه آن با «ماهیت» در فلسفه توماس آکوئیناس

References

- Gilson, Étienne. (1379 SH). *The Spirit of Medieval Philosophy* (Translator: Ali Morad Davoudi). Tehran: Entesharat-e Elmi va Farhangi. [In Persian]
- Haqi, Ali. (1379 SH). *Existence and Essence in the Philosophy of Thomas Aquinas. Nameh-ye Mofid (Mofid Journal)*, (22), pp. 149-162. [In Persian]
- Yazdani, Zahra; Maleki, Somayyeh. (1392 SH). *Comparison of Existence and Essence in the Thought of Thomas Aquinas and Mulla Sadra*. Kermanshah: Author. [In Persian]
- Aquinas, Thomas. (1947). *Summa Theologica* (Fathers of the English Dominican Province, Trans.). London: Burns Oates and Washbourne.
- Aquinas, Thomas. (1961). *Summa Contra Gentiles* (Anton C. Pegis: Book One: God and James F. Anderson: Book Two: Creation and Vernon J. Bourke: Book Three: Providence and Charles J. O'Neil: Book Four: Salvation, Trans.). New York: Hanover House.
- Aquinas, Thomas. (1995). *Commentary on Aristotle's Metaphysics* (John P. Rowan, Trans.). Indiana: Dumb Ox Books.
- Aquinas, Thomas. (1970). *On The Veritate*. (Roberto Busa, Trans.). [Please provide publication location and publisher.]
- Aquinas, Thomas. (1983). *On Being and Essence* (Armand Maurer, Trans.). Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies.
- Aquinas, Thomas. (1970). *On Being and Essence* (Joseph Bobik, Trans.). Indiana: University of Notre Dame Press.
- Aquinas, Thomas. (1956). *Quaestiones de quolibet*. Textum Taurini editum ac automato translatum a Roberto Busa SJ in taenias magneticas denuo recognovit Enrique Alarcón atque instruxit.
- Aristotle. (1993). *Posteriori Analytics* (Jonathan Barnes, Trans.). Oxford: Oxford.
- Burrell, D. (1995). *Aquinas and Islamic and Jewish Thinkers*. In N. Kretzmann & E. Stump (Eds.), *The Cambridge Companion to Aquinas*. Cambridge: Cambridge University Press.



نظر
صدر

سال سی و هفتم، شماره دوم (پیاپی ۱۱۸)، تابستان ۱۴۰۴

- Copleston, F. (1963). *Aquinas*. Maryland: Penguin Books.
- Copleston, F. (1950). *A History of Philosophy*, Augustine to Scotus (Vol. II). London: Newman Press.
- Doig, James C. (1972). *Aquinas on Metaphysics: A Historico-Doctrinal Study of The Commentary on the Metaphysics*. Hague: Martinus Nijhoff.
- Gilson, Étienne. (1994). *The Christian Philosophy of St. Thomas Aquinas* (L. K. Shook, Trans.). Indiana: University of Notre Dame Press.
- Gilson, Étienne. (1952). *Being and Some Philosophers*. Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies.
- Gilson, Étienne. (1955). *History of Christian Philosophy in the Middle Ages*. London: Sheed and Ward.
- Gilson, Étienne. (1960). *Elements of Christian Philosophy*. New York: Doubleday.
- Haghighat, Sohrab. (2022). The Metaphysical Distinction Between Existence and Essence: A Foundation for the Non-Greek Philosophical System. *Theosophia Islamica*, 2(1), pp. 7-35. 10.22081/jti.2023.66493.1034
- Kenny, Anthony. (2002). *Aquinas on Being*. Oxford: Clarendon Press.
- Owens, Joseph. (1995). *Aristotle and Aquinas*. In N. Kretzmann & E. Stump (Eds.), *The Cambridge Companion to Aquinas*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Taylor, J. C. (1967). *Essence and Existence*. In *New Catholic Encyclopedia* (Vol. 5, pp. 548-552). Washington: Catholic University of America.
- Taylor, J. C. (1967). *Act and Potency*. In *New Catholic Encyclopedia* (Vol. 11, pp. 635-637). Washington: Catholic University of America.
- Weidemann, Hermann. (1986). *The Logic of Being in Thomas Aquinas*. In S. Knuuttila & J. Hintikka (Eds.), *The Logic of Being: Historical Studies*. Holland: Dordrecht, D. Reidel Publishing Company.
- Wippel, John. (1982). *The Relationship Between Essence and Existence in Late Thirteenth-century Thought: Giles of Rome, Henry of Ghent, Godfrey of Fontaines and James of Viterbo*. In P. Morewedge (Ed.), *Philosophies of Existence: Ancient and Medieval*. New York: Fordham University Press.

